

استاد و نقش آن در سیر و سلوک با نگاه آسیب‌شناسی

ابوالفضل هاشمی سجزده‌ئی*

چکیده

یکی از مسائل برجسته در عرفان اسلامی، نیاز سالک به مرشد به‌منظور راهنمایی و دستگیری در سیر و سلوک است. سنت اهل تصوف این‌گونه است که سالک، آداب سیر و سلوک خود را نزد استادی فرا گرفته و تحت توجه او سلوک می‌نماید. این موضوع، موجب طرح رابطه مرشد و سالک، آداب مرید و مراد شده است. این موضوع بستر مناسب پیدایش آسیب‌هایی در مسیر عرفان و تصوف گردید و تا افراد شیاد در خانقاه‌ها با فریب دادن انسان‌های ساده‌دل، که قصد تهذیب نفس دارند را فریب دهند.

هدف این مقاله ضمن بررسی آیات و روایات، متون عرفانی و کلمات متصوفه، بیان ضرورت وجود استاد شایسته در مسائل معنوی است که وظیفه دارد سالک را در راه رسیدن به معرفت حق راهنمایی و دستگیری کند. در این زمینه آسیب‌هایی وجود دارد که مهم‌ترین آن، سرسپردگی به نااهل است که موجب گمراهی از مسیر کمال می‌شود. برای پیش‌گیری از این آسیب، شناخت کامل استاد در انتخاب و تبعیت کردن از او لازم است. روش تحقیق تحلیلی - توصیفی است.

کلیدواژه‌ها: استاد، عرفان، تصوف، سیر و سلوک، آسیب‌شناسی.

مقدمه

امروزه که انسان از دنیا و مظاهر آن خسته شده و به سوی معنویت گرایش پیدا کرده است، این سؤال پیش می‌آید که چگونه باید مسیر معنوی به سوی خداوند را طی کرد، استاد سیر و سلوک کیست و چگونه باید استاد شایسته را یافت. از طرفی نیز بسیاری افرادی که از این فرصت نهایت استفاده را کرده و با اصطلاحات فریبنده، دل افراد حقیقت‌جو را فریفته و گمراه می‌سازند تا از این میان به منافع خود دست یابند. پس باید چگونه راهنما را گزینش کند تا گرفتار فرقه‌بازی و افراد شیاد نشود.

نکته دیگر اینکه، عرفان به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌شود. آنچه در این مقاله درباره آن بحث می‌شود مربوط به عرفان عملی است؛ یعنی انسان در طریق عمل و سیر و سلوک معنوی، نیازمند عارف واصل و کاملی است که خود طی طریق کرده و به سرمنزل مقصود رسیده باشد. در غیر این صورت، عرفان نظری، که همان اصطلاحات و مطالب عقلی است که عارفان در مورد توحید و نظام هستی و با توجه به شهودات خود نوشته‌اند، برای فرا گرفتن آنها، خدمت استادی شایسته و آشنا به فن، که خود دچار مغالطه و اشتباه نشده باشد، نیز لازم است، اما طرح این موضوع مجال دیگری می‌طلبد و این مقاله به عرفان عملی اختصاص دارد.

مفهوم‌شناسی

از جمله واژگان این مقاله، استاد، راهنما، مرشد، شیخ، قطب، مراد و به تبع آن، واژه مرید است. معنای واژه استاد، راهنما و مرشد روشن بوده و نیازمند بررسی نیست. از این رو، به اصطلاحات دیگر می‌پردازیم.

یکی از مهم‌ترین مسائلی که در عرفان مطرح می‌شود، مسئله استاد سیر و سلوک است. از جمله ابعاد تصوف، بُعد تربیتی آن است. در این بُعد، سالک باید تحت راهنمایی و ارشاد مرشدی قرار گیرد و با توجه به هدایت‌های او سلوک نماید. بنابراین، مهم‌ترین رکن از ارکان تربیتی تصوف، رابطه مریدی و مرادی است. صوفیان حقیقی بر این اعتقادند که طریقت به سوی خداوند و رسیدن به حقیقت، راهی بس دشوار و دارای منازل و مقامات بسیار است. گام نهادن در این راه، بدون همراهی خضر دشوار و غیرممکن است. هر فردی که قصد سیر و سلوک دارد باید در پرتو دستورات استاد سلوک کند. این موضوع یکی از مواضعی است که ممکن است فرد در آن دچار مشکل گردد و بر اثر غفلت و سرسپردگی به نااهل، مورد سوءاستفاده قرار گرفته و به جای اینکه عرفان او موجب معرفت بیشتر شود، به ضلالت و گمراهی انجامد. از این رو، ضرورت اقتضا دارد تا به موضوع استاد و نقش آن در سیر و سلوک و آشنایی با آسیب‌های آن پرداخته شود. مسئله استاد عرفان و سیر و سلوک بسیار مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. از ابتدای شکل گرفتن تصوف و عرفان، این مسئله مورد توجه بوده و غالب عرفا درباره آن مطالبی را بیان نموده‌اند. علاوه بر آن علمای اخلاق نیز بر این موضوع تأکید کرده و در آثار خود به آن پرداخته‌اند. بنابراین، در موضوع استاد عرفان، بسیار سخن گفته شده است؛ ولی نوآوری این تحقیق در شناسایی دقیق کارکرد استاد و بیان آسیب‌ها و ارائه راه کارهای عملی برای جلوگیری از این آسیب‌هاست.

الف. شیخ

(ابن عربی، بی تا، ج ۲، ص ۵۷۴). محققان عرفان به انسان کامل که به مقام ولایت باطنی و خلافت الهی رسیده است، قطب و به حضرت رسول ﷺ صاحب «حقیقت محمدیه»، قطب الاقطاب می‌گویند (قیصری، ۱۳۸۳، ص ۱۲۷).

ج. مراد

«مراد» در لغت، اسم مفعول از مصدر «اراده» و به معنای خواست، آرزو، منظور، مقصود و مقتداست و در اصطلاح، کسی است که مراحل سیر و سلوک را طی کرده و به مرتبه تکمیل ناقصان رسیده باشد (سعیدی، ۱۳۸۳، ص ۷۴۳).

ابن عربی می‌گوید: مراد کسی است که اراده‌اش جذب شده باشد؛ یعنی امور در اختیار اوست و از رسوم و مقامات گذشته و با لذت و حلاوت دشواری‌ها را پذیرفته تا اینکه بر او آسان شود (ابن عربی، بی تا، ج ۲، ص ۵۲۳). «و هو الإنسان الذی إجتباه الحق و إستخلصه بخالصه» (کاشانی، ۱۹۹۶، ج ۲، ص ۲۸۸). «مراد» در این نوشتار، کسی است که دیگران او را مقتدا و راهنمای خود می‌دانند. پس مانند شیخ می‌تواند هدایتگر انسان‌ها به سوی طریق سعادت باشد.

د. مرید

«مرید» در لغت اسم فاعل از مصدر «اراده» و به معنای اراده‌کننده، خواهنده، ارادتمند، پیرو، هواه خواه مراد و استاد است و در اصطلاح متصوفه، مرید به دو معنا به کار می‌رود: یکی محب؛ یعنی سالک مجذوب و دیگری مقتدی (سعیدی، ۱۳۸۳، ص ۷۴۲).

«شیخ» در لغت به مرد پیر، مرد بزرگ و دانشمند، شخص بزرگوار و رئیس طایفه گویند (معین، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۲۱۰۲). در اصطلاح متصوفه، شیخ نماینده برای ارشاد طالبان طریقت به طرف قطب است که از نظر موارد استعمال، به شیخ ارادت، شیخ اقتدا، شیخ انتساب، شیخ تربیت، شیخ تمسک، شیخ تخلّق، شیخ تبرّک، شیخ طریقت و شیخ‌المشاخه تقسیم می‌شود (سعیدی، ۱۳۸۳، ص ۴۲۱ و ۴۲۲).

ابن عربی، شیخ را واسطه میان سالک و حضرت حق می‌داند و بر آن است که رابطه آنها مثل نسبت والد به ولد است (همان، ص ۴۲۳). بنابراین، شیخ انسان کامل است که در علوم شریعت، طریقت و حقیقت کامل شده باشد، به گونه‌ای که هم عالم ربانی و هم مربی و هادی به سوی طریق رشاد باشد (کاشانی، ۱۹۹۶، ج ۲، ص ۴۵).

ب. قطب

«قطب» از نظر لغت، آهنی است که سنگ آسیاب بر دور آن می‌چرخد، یا قوام و مدار هر چیز و رئیس و مهتر قوم را قطب گویند (معین، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۲۶۹). در اصطلاح تصوف، قطب، مرشد و شخص واجب‌الاطاعة است. به همین دلیل، به او قطب گویند که دل‌های مریدان و سالکان به دور دل او، که انسان کامل است می‌چرخد (سعیدی، ۱۳۸۳، ص ۶۲۷). «القطب و يقال له العوثة أيضا و هو عبارة عن الواحد الذی هو موضع نظر الله تعالى من العالم فی کل زمان» (کاشانی، ۱۹۹۶، ج ۲، ص ۲۳۴). از نظر ابن عربی، انسان کامل مکمل را قطب گویند

قصدهای سلوک معنوی به سوی حق را دارند. این افراد دارای مقام ولایت هستند و از باطن انسان و به منافع و مضار او آگاه هستند. بدین سبب، می‌توانند هدایت‌کننده و راهنما در راه تهذیب نفس باشند.

ضرورت وجود استاد

از جمله مسائل مهم، بررسی ضرورت وجود استاد برای شخص سالک است. در مورد ضرورت مرشد، غالب اهل تصوف سخن گفته‌اند. نجم‌الدین رازی در این باره می‌گوید:

بدانک در سلوک راه دین و وصول بعالم یقین از شیخی کامل، راهبر، راه‌شناس، صاحب ولایت، صاحب تصرف، گزیر نباشد... موسی را علیه الصلوة با کمال مرتبه نبوت و درجه رسالت و اولوالعزمی در ابتدا ده سال ملازمت خدمت شعیب بمی‌بایست تا استحقاق شرف مکالمه حق یابد. و بعد از آنکه به دولت کلیم الهی و سعادت... رسیده بود و پیشوایی دوازده سبط بنی‌اسرائیل یافته و جملگی تورات از تلقین حضرت تلقی کرده. دیگر باره در دبیرستان تعلم علم لدنی از معلم خضر التماس ابجد متابعت می‌بایست کرد... مفتون و مغرور و ممکور این راه کسی است که پندارد بادیه بی‌پایان کعبه وصال، بسیر قدم بشری بی‌دلیل و بدرقه قطع توان کرد (رازی، ۱۳۷۳، ص ۲۲۶).

هرچند ضرورت استاد در هر کاری فی‌الجمله روشن است، ولی در این مقاله، به ضرورت وجود استاد در سیر و سلوک و دلایلی که در این مسئله توسط عرفا اقامه شده، اشاره می‌کنیم.

ابن عربی می‌گوید: مرید کسی است که از روی بصیرت، به حق پیوسته و از خواست خود آزاد شده باشد. از این‌رو، اراده خود را در اراده او محو می‌سازد و چیزی جز آنچه را خدا اراده کند، نمی‌خواهد (ابن عربی، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۲۵). این معنا از مرید، بالاترین مقامات اراده است (کاشانی، ۱۹۹۶، ج ۲، ص ۲۸۶). اراده یکی از مقامات عرفانی به‌شمار می‌آید. اما منظور از «مرید» در این نوشتار، کسی است که پیرو و دنباله‌روی یک استاد باشد و به او اقتدا کند.

عزالدین کاشانی در مصباح الهدایه در باب معرفت مرید و مراد می‌گوید:

اهل تصوف لفظ مرید و مراد را به دو معنا اطلاق می‌کنند: ۱. مقتدی و مقتدا؛ ۲. محب و محبوب. «مقتدی» کسی است که خداوند دیده بصیرتش را به نور هدایت بیناگرداند تا به نقصان خود بنگرد و در طلب کمال خود باشد و مقتدا کسی است که قوه ولایت او در تصرف به مرتبه تکمیل ناقصان رسیده باشد. این شخص یا سالک مجذوب است، یا مجذوب سالک. اما مرید به معنای محب، سالک مجذوب است و مراد به معنای محبوب، مجذوب سالک است که معنی شیخوخیت در ایشان منحصر است. پس مرید و مراد به این معنا همان مراد به معنای اول (مقتدا) است (کاشانی، ۱۳۷۲، ص ۱۰۷).

از این‌رو، می‌توان گفت: استاد سیر و سلوک کسی است که به مقامات عالی معرفت حق رسیده و در علوم شریعت، طریقت و حقیقت کامل گشته است. پس، او می‌تواند راهنما و دستگیر کسانی باشد که

ایشان در ظاهر به پیروی احتیاج ندارند. چنان‌که پیامبر او ایس قرنی را بدون واسطه پرورش داد و همچنین بعضی از اولیای روی زمین هستند که از متابعان آن حضرتند و بعضی از طالبان را تربیت می‌کنند، بدون آنکه در ظاهر پیروی وجود داشته باشد که این جماعت را نیز او یسیان می‌گویند (همدانی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۳۸۳).

بنابر اعتقاد مذهب تشیع، انسان هیچ‌گاه از عنایات و توجهات امام معصوم و ولی زمان خود بی‌بهره نیست. پس همواره حاضر و ناظر انسان و اعمال اوست و او را یاری می‌کند. همچنان‌که در توقیع مبارکی که از حضرت ولی عصر (عج) خطاب به شیخ مفید رسیده فرمودند: «انا غیر مهملین لمراعاتکم و لا ناسین لذکرکم» (طبرسی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۵۹۸). این بیان به یقین و به طریق اولی شامل مسائل معنوی انسان می‌شود.

همچنان‌که گفته‌اند:

استاد بر دو قسم است: استاد خاص و استاد عام. «استاد خاص آن است که بخصوصه منصوص به اشاره و هدایت است که نبی و خلفای خاصه او هستند. استاد عام آن بود که بخصوص مأمور هدایت نباشد، و لکن داخل در عموم «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل: ۴۳) باشد و سالک را در هیچ حالی چاره‌ای نیست از استاد خاص» (طباطبایی نجفی، ۱۳۷۰، ص ۱۶۶).

اصلاً بدون اعتقاد به استاد خاص و بدون وساطت او رسیدن به مقامی ممکن نیست؛ زیرا که او مجرای فیض الهی است. همچنان‌که قرآن کریم می‌فرماید «وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» (نور: ۵۴) و «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ

الف. اتفاق نظر بزرگان بر ضرورت وجود استاد

با تتبع در آثار عرفا و جست‌وجو در منابع دینی، به این نتیجه می‌رسیم که ضرورت وجود استاد برای سیر و سلوک، مورد اتفاق همه عرفاست. همه بزرگان بر لزوم وجود مرشد و معلمی که انسان را در سلوک خود راهنمایی کند، تأکید دارند. امام خمینی علیه السلام به این اتفاق نظر اشاره دارند:

در این دو سفر (سفر اول و دوم)، اگر از انانیت چیزی باقی مانده باشد، نفسش ادعای ربوبیت کرده و از او شطحیات صادر می‌شود و شطحیات همه از نقصان سالک و نقص در سلوک و بقای انانیت است. به همین خاطر، به اعتقاد همه عارفان و اهل سلوک، برای سالک معلمی که در سلوک او را راهنمایی کند، ضروری است. مرشدی که کیفیت سلوک را می‌داند و از طریق ریاضات شرعی هم خارج نباشد (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۸۸).

می‌توان این‌گونه ادعا کرد که همه بزرگان بر این اعتقادند که بدون استاد، قدم گذاشتن در این راه بسیار مشکل و پرخطر است و برای سالک، راهنما لازم است. از سیدعلی آقا قاضی نقل شده است اگر انسان نصف عمر خود را در پیدا کردن کامل صرف کند جا دارد:

اگر کسی بدون استاد، سلوک کرده، مسلماً با عنایت یک پیر غائب بوده که او متوجه نشده است. اینکه کسی بدون ارادت به شیخی کامل به جایی رسیده باشد، بسیار کم اتفاق افتاده است. قومی از اولیاءالله هستند که آنها را او یسیان می‌گویند که

اللَّهُ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ﴿٢٩﴾ (آل عمران: ۲۹).

البته علاوه بر استاد باطنی، سالک به استاد ظاهری نیز احتیاج دارد تا در سیر و سلوک به او مراجعه و مسائل و مشکلات خود را با او مطرح کرده و از او استمداد و راهنمایی بخواهد. اگرچه به فیض و مدد ولی کامل خداوند نیز محتاج و او واسطه فیض و رحمت میان خلق و خالق است.

ب. ضرورت مراجعه به استاد

عرفا بر لزوم همراهی کردن استاد، دلائلی اقامه کرده‌اند. نجم‌الدین رازی، ده دلیل در سبب احتیاج مرید به شیخ کامل آورده است که عبارتند از:

نامعلوم بودن راه؛ خطر راهزنان و قطاع طریق؛ خطر سقوط در پرتگاه شبهه و انحراف؛ آفت ناامیدی و خستگی؛ بیماری‌های روحی؛ توهم رسیدن به مقصد؛ تشخیص ندادن الهامات ربّانی و القائنات شیطانی؛ نیاز به سرعت سیر در بعضی از منازل؛ احتیاج داشتن سالک به تلقین ذکر؛ نیاز به واسطه در قرب سالک به حق (رازی، ۱۳۷۳، ص ۲۲۸).

در این نوشتار، در مجموع به پنج دلیل اشاره و با آیات قرآن و روایات معصومان علیهم‌السلام مستند می‌شود:

۱. بی‌شک در هر علم و فنی، رجوع به متخصص و استاد آن فن، از ضروریات است و به مصداق آیه ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (نحل: ۴۳)، باید قبل از قدم نهادن در هر فنی، از اهل ذکر، که همان افراد با اطلاع از آن علم هستند، پرسید و به آنان مراجعه نمود. این ضرورت، در مورد علمی که مربوط به ماوراءطبیعت است و تجربیات سلوکی در آن مدخلیت دارد، شدیدتر خواهد بود. استاد در

عرفان، کسی است که راه را طی کرده و به آن آشنا است، پس باید از او پیروی کرد.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«رحم الله امرأ سمع حكماً فوعى ودعى الى الرشاد فدنا و اخذ بحجزه هادٍ فنجا» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، خ ۷۶)؛ خداوند رحمت کند کسی که حکمی را شنید، پس پیروی کرد و به سوی هدایت دعوت شد، پس نزدیک گردید و به دستگیر هدایت چنگ زد، پس نجات یافت.

۲. انسان در هر سفری نیازمند همراه و همسفر و رفیق خوب است، همچنان‌که مشهور است «الرفیق ثم الطریق»، کسی که به او اعتماد داشته باشد و در موقع نیاز بتواند به او تکیه کند. چنانچه از ابی جعفر علیه‌السلام منقول است: «هر آینه نشستن نزد کسی که به او اعتماد کامل دارم، از عبادت یک سال برایم اطمینان‌بخش‌تر است» (کلینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۹). استاد راه کسی است که راه را پیموده و مورد اعتماد و اتکای سالک است و بهترین رفیق برای او خواهد بود تا بتواند به مدد همراهی او این راه سخت را راحت‌تر ببیماید.

روشن است که برای یک مسافر رفیقی لازم است که در مراحل سفر همگام و همراه وی باشد و نیز راهنمایی که آشنای راه بوده و بتواند راه راست را به وی نشان دهد. در این مصاحبت، باید با کسی همراه شود که مانند او دارای همین هدف و رویکرد باشد و نیز نسبت به راه و منازل علم و اطلاع داشته باشد و چنین شخصی همان شیخ است (یشری، ۱۳۷۲، ص ۴۵۲).

باید به او اعتماد کند؛ زیرا او راهنمایی است که خود این راه را رفته و برای دست‌گیری سالکان مراجعت

صحیح از شیطانی و نادرست، برای هر کس امکان‌پذیر نیست. پس باید شخصی باشد عالم، آگاه و دارای قوه‌ای قوی و ملکه‌ای قدسی؛ پس طالب این راه چاره‌ای ندارد، جز رجوع به راهنما و استاد (طباطبایی نجفی، ۱۳۷۰، ص ۱۲۳). به فرموده امام سجاد علیه السلام: «هلک من لیس له حکیم یرشده» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۵، ص ۱۷۹).

مبتدی هنگامی که قصد تهذیب نفس دارد، نمی‌داند که چطور و از کجا شروع کند؛ چه چیز شایسته است انجام دهد و از چه چیز پرهیز کند؛ چگونه عمل کند تا صفت رذیله‌ای مانند عجب برای او حاصل نشود، یا اگر حاصل شد چگونه مداوا کند. چگونه طی مسیر کند تا مأیوس و ناامید نگردد و اگر شد چگونه بر یأس خود غلبه کند. پس محتاج معلمی است تا او را از این دقایق باخبر سازد. چنان‌که آیت‌الله شاعرانسی در توصیه‌های عرفانی خود فرموده‌اند:

باید طالب علم سرسختانه بکوشد و خود را به اخلاق فاضله خوی دهد و در این زمینه تنها خواندن احادیث مربوطه کفایت نمی‌کند، بلکه عمده این است که با آنان که خود را مهذب ساخته‌اند معاشرت داشته باشد و اعمال خود را بر آنان عرضه بدارد و بدین وسیله عیوب خود را دریابد و راه اصلاح را از ایشان بیاموزد (شیروانی، ۱۳۷۶، ص ۲۹۱).

۵. عرفا در مقایسه بین فقیه و شیخ گفته‌اند: فقه راه جوارح است و راهی است آشکار و نسبت به همه مساوی، ولی راه عرفان برخلاف آن، مخفی و برای هر کس متفاوت. همان‌گونه که گفته‌اند: «فان طرق

نموده، رفیقی است که تجربیات زیادی کسب کرده و خود را ملزم به راهنمایی و هدایت نیازمندان می‌داند.

۳. رستگاری انسان در تعبّد او و عمل به شریعت است، همچنان‌که خداوند می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات: ۵۶). در این زمان، شریعت را فقط باید از عالم اخذ کرد. احادیث زیادی از ائمه اطهار علیهم السلام در مورد فضیلت عالم و اخذ معارف الهی از او رسیده است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «فضل العالم علی غیره کفضل النبی علی امته» (محمدی ری شهری، ۱۳۶۲، ج ۶، ص ۴۹۵). از امام صادق علیه السلام منقول است: «انما یهلک الناس لأنهم لایسألون» (کلینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۹).

روشن است که علم شریعت را عالم دینی می‌داند و سراغ غیر او رفتن موجب گمراهی است. پس برای رسیدن به معرفت حقیقی، تعبّد در عمل به شرع مقدس اسلام لازم است. برای اطلاع از این دستورات، باید به متخصص آن یعنی عالم دینی (فقیه اعلم) رجوع کرد و برای رسیدن به معرفت حق باید سراغ عالمی رفت که بر همه جنبه‌های دین در بُعد فقهی، اخلاقی و عرفانی آگاه باشد. توجه به این نکته روشن می‌سازد که چرا غالب کسانی که به درجات بلند عرفانی می‌رسند، از جمله علما و مجتهدین در دین هستند. برای نمونه، مولوی قبل از رسیدن خدمت حضرت شمس تبریزی، فقیهی است که به عنوان واعظ، مردم شهر را موعظه می‌نموده است.

۴. عرفان و سیر و سلوک، طریق معنوی است و استنباط مراحل و استخراج دقایق آن و شناختن امراض نفسانی و معالجه آنها و شناخت شیطان و کمین‌گاه‌های او و تشخیص مکاشفات رحمانی و

یا وظیفه دیگری هم دارد؟ عرفا بر وجود استاد و ضرورت آن تأکید دارند. هرچند به این نکته هم اشاره دارند که سالک می‌تواند و باید پیش از یافتن استاد، خود نیز به اعمالی که قطع به صحت آن دارد، عمل کند. تمسک به استاد و شیخ در مراحل بعد است نه ابتدای راه. این نکته مهمی است که بسیاری از آن غفلت می‌کنند. ابن عربی می‌گوید:

بدان که نخستین چیزی که بر وارد شونده در این طریقت الهی مشروع لازم و واجب است، طلب استاد است تا آنکه وی را بیابد. ولی در این مدتی که در طلب استاد است، باید این اعمال را که بیان می‌دارم انجام دهد و آنها اینک: خویش را ملزم به نه چیز نماید. در آن صورت، وی را در رسیدن به توحید - اگر به آنها عمل کند - گامی راسخ و استوار خواهد بود (ابن عربی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۷۷).

عرفا طلب استاد را لازم می‌دانند. ولی اعمالی را برای ابتدای سلوک توصیه می‌کنند. این توصیه‌ها در دو بخش خلاصه می‌شود:

۱. مجاهدت علمی را پیشه خود سازد و به دنبال علم بوده تا آنچه را از جانب خداوند برای هدایت انسان‌ها آمده است، به دست آورد. به عبارت دیگر، برای رسیدن به عرفان و معرفت، لازم است که انسان عالم به دین باشد تا در اثر آن با بصیرت و آگاهی عمل کند. همچنان‌که امام صادق علیه السلام فرمود: «العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطریق، لایزیده سرعة السیر الا بعداً» (کلینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۴).

در احادیث آمده است که خداوند برای انسان دو حجت قرار داد: حجت باطنی و حجت ظاهری. حجت ظاهری، پیامبران و حجت باطنی، عقل و

السلوک الباطنی غیر محصور؛ بعدد انفاس الخلاق» (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۸۸). بر همین معنا واژه «سُبُل» را که در قرآن آمده است تفسیر کرده‌اند (طباطبائی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۲۹؛ ج ۵، ص ۲۶۴).

پس برای هر شخص راهی متفاوت و امراض و مشکلات مختلف، که تشخیص آن شکل و معالجه آن مشکل‌تر می‌باشد. پس ضرورت رجوع به استاد در این راه آشکار می‌شود؛ زیرا با یک دستورالعمل مساوی نمی‌توانند همه طی طریق کنند. در همه حال باید استاد مراقب سالک باشد و او نیز عرض حال بر استاد خود نماید (طباطبایی نجفی، ۱۳۷۰، ص ۱۲۷).

مهم‌ترین دلیل شرعی صوفیان بر ضرورت متابعت از شیخ کامل، داستان حضرت موسی و حضرت خضر است که قرآن بیان فرموده است (کهف: ۶۰-۸۲). به عقیده ایشان، همان‌گونه که خداوند حضرت موسی را مأمور به اطاعت و پیروی از حضرت خضر نمود، سالک نیز باید در تمام اعمال و رفتار خود از شیخ خود دستور داشته باشد و حتی نباید به کارهای به ظاهر خلاف شرع استاد خود خرده گیرد و زبان به گله و شکایت باز کند، بلکه باید مطیع محض او باشد. تبعیت از استاد امری پذیرفته شده، اما حدود آن قابل بررسی است که در بحث آسیب‌شناسی به آن اشاره خواهد شد.

وظیفه سالک پیش از رسیدن خدمت استاد

در این مرحله، این سؤال مطرح می‌شود که آیا انسانی که قصد سیر و سلوک دارد، از ابتدا باید به دنبال استاد باشد و تا آن را نیافته، هیچ عملی انجام ندهد و آیا همه مسائل از ابتدا به دست استاد است،

که در ظاهر هستند عبارتند از: جوع (کم خوردن)، سهر (کم خوابیدن)، صمت (کم گفتن)، عزلت و پنج باطنی عبارتند از: صدق، توکل، صبر، عزیمت (قصد و تصمیم)، یقین (ابن عربی، بی تا، ج ۱، ص ۲۷۷).

بنابراین، وظیفه سالک این نیست که فقط به دنبال استاد بگردد و هیچ تلاشی نکند، بلکه در شرع مقدس اسلام دستوراتی برای سعادت انسان آمده و در دسترسی همگان قرار دارد که باید به آن عمل کرد. سالک درحالی که در این دو مرحله قرار دارد (علم و عمل)، باید کوشش کند تا استاد شایسته را بیابد. به بیان دیگر، او باید وظیفه خود را به خوبی تشخیص دهد و به آن عمل کند. در روایات آمده است: «کسی که به آنچه می‌داند عمل کند، خداوند علم آنچه نمی‌داند را به او می‌دهد» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۳۰). اگرچه یکی از وظایف او این است که به دنبال استاد باشد و به مدد الهی امیدوار باشد؛ زیرا خداوند بر خود فرض کرده است که هر کس طالب هدایت باشد، او را هدایت کند و هرگاه لازم باشد، استاد شایسته را نیز برای او می‌رساند. خداوند می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (عنکبوت: ۶۹). در جای دیگری می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (طلاق: ۳ و ۲). پس روزی معنوی انسان نیز از طریق کسی که فکر نمی‌کند، مهیا می‌سازد.

شرایط استاد حق

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان شرایط استاد را این‌گونه بیان کرد:

۱. استاد کسی است که خود طی طریق کرده و

بصیرت اوست (کلینی، بی تا، ج ۱، ص ۱۹). به همین دلیل عرفای شیعه افرادی را که برای سیر و سلوک به خدمت می‌پذیرفتند، غالباً مجتهد یا دارای فهم عمیق از شریعت بودند.

۲. عمل کردن به آنچه که می‌داند و به آن رسیده است. لااقل عمل کردن به آنچه برای او یقینی است و موجب رشد و کمال او می‌شود؛ یعنی عمل به شریعت و احکام نورانی اسلام، یا همان مطلبی که علما و عرفا به آن تصریح دارند و جزء اولین و مهم‌ترین وظیفه هر سالک می‌دانند که انجام واجبات و ترک محرمات است.

خلاق بر دو نوعند: انبیا و امت ایشان. انبیا را چون از در عالم حقیقت درآورند، اول به کلید مدد فیض و فضل ربّانی در روحانیت ایشان را بر عالم گشایند که قابل آن بوده‌اند در اصل فطرت. پس به کلید شریعت در طلسمات صورت بگشایند تا اثر فیض در صورت اعمال بدنی بر ظاهر و قالب بدنی پدید آید. اما امت را از در عالم صورت درآورند، اول به کلید شرع، طلسم قالب ایشان را بگشایند، آنگه با کلید طریقت باطن ایشان بگشایند. همچنین تا به عالم غیب راه یابند، اما در ابتدا تا داد تصرف کلید شریعت بر قانون فرمان و متابعت ندهند از طلسم صورت خلاص نیابند و داد تصرف کلید شریعت چنان توان داد که هر عضوی را بدان عمل که فرموده‌اند مشغول کنی و از آن عمل که نهی کرده‌اند، اجتناب کنی (همدانی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۳۵۴).

ابن عربی در ادامه می‌گوید:

خویش را ملزم به نه چیز نماید: پس چهار از آنها را در ظاهر قرار ده و پنج را در باطنت. پس آن چهار

بندگی به مقام توحید و ولایت رسیده باشد. او به مقامی رسیده است که به تبع ولی خاص خداوند می تواند دست گیری ضعیفان را بنماید و در صورت لزوم و وجود قابلیت، در نفوس آنان تصرف کند. قرآن کریم در مورد حضرت موسی هنگامی که به دنبال استاد می گشت، می فرماید: ﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّا لَدُنَّا عِلْمًا﴾ (کهف: ۶۵). قرآن کریم در مورد حضرت خضر که به عنوان استاد حضرت موسی مأمور به راهنمایی او گشت، واژه «عبد من عبادنا» را به کار می برد. رازی می فرماید:

بدانک حق تعالی خضر را اثبات شیخی و مقتدایی کرد و موسی را بمریدی و تعلم علم لدنی بدو فرستاد. از استحقاق شیخوخیت او این خبر می دهد که «عبداً من عبادنا» پنج مرتبه خضر را اثبات می فرماید: اول، اختصاص عبدیت حضرت که «من عبادنا»، دوم، استحقاق قبول حقایق از اتیان حضرت بی واسطه که «آئیناه رحمة»، سوم، خصوصیت یافت رحمت خاص از مقام عندیت که «رحمة من عندنا». چهارم، شرف تعلم علوم از حضرت که «و علمناه». پنجم، دولت یافت علوم لدنی بی واسطه که «من لدنا علما (رازی، ۱۳۷۳، ص ۲۳۶).

۳. سالک را فقط به دینداری و پیروی از دستورات حضرت حق و تنها به سوی او هدایت کند. قرآن کریم در این زمینه می فرماید: ﴿وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ﴾ (لقمان: ۱۵)؛ فقط از راه کسانی که به سوی من بازگشته اند پیروی کن و از کسی که به سوی من دعوت می کند، متابعت نما. چنین شخصی علم او علم الهی است و موجب رشد و کمال انسان می شود.

مانند طیب حاذق است و در اصطلاح عرفان، قوس صعود را گذرانده و به مقام فنا رسیده و برای دستگیری و هدایت خلق به سوی حق برگشته است. همچنان که امام خمینی رحمته علیه از قول استاد خود آقا محمد رضا قمشه ای می فرماید:

پس سالک سفر چهارم را شروع می کند که سفر از خلق به سوی حق بالحق است. پس خلاق و آثار آنان را مشاهده کرده و به منافع و ضررهای آنها و چگونگی سلوک آنها به سوی حق آگاه است و از این منافع و آنچه مانع ضررها می شود، خبر می دهد (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۸۸).

همچنین گفته اند:

ارباب وصول به جناب قدس احدیت من بعض الوجوه بر سه قسم اند: اول واصلی است ممسوک، و هو الذی استهلک فی ابد الابدین لا رجوع له. و دوم واصلی است که در سیر و معارف و مراتب، بقیه ای از صلاح او مانده است و او رجوع می کند به اختیار خود به حال و مقام خود جهت استکمال احوال و مقامات خویش. و سوم واصلی است که او را باز می فرستند بجهت تکمیل دیگران عن إذن الهی و بصیرة تامة و هذا مرشد الحقیقی و الداعی الی سواء السبیل. و مراد از شیخ این چنین کس است که به الهام الهی به تربیت مریدان و ارشاد ایشان مشغول گردد (باخرزی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۶۴).

۲. خود را بنده خدا دانسته و غیر از آن شأنی برای خود قائل نیست. همچنان که خداوند پیامبر خود را که افضل خلاق است، بنده خود معرفی می کند: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾ (اسراء: ۱) و علاوه بر آن، در مقام

خلایق می‌رسد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ابى الله ان یجرى الاشياء الا بأسباب فیجعل لكل شیء سبباً و جعل لكل سبب شرحاً و جعل لكل شرح علماً و جعل لكل علم باباً ناطقاً، عرفه من عرفه و جهله من جهله ذاک رسول الله و نحن» (کلینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۵۹)؛ خدا امتناء دارد که امور عالم را از غیر اسبابش انجام دهد. پس برای هر چیز سبب و علتی و برای هر علتی شرح و دلیلی قرار داد. برای هر دلیلی هم علمی مخصوص و برای هر علمی نیز صاحبی قرار داد که صاحب آن علوم، پیامبر و ما اهل بیت هستیم.

راه شناخت استاد حق

پس از آشنایی با شرایط استاد، این سؤال مطرح می‌شود که سالک چگونه استاد را بشناسد و استاد شایسته را از غیر آن تشخیص دهد تا در دام افراد شیاد گرفتار نگردد و عمر گرانمایه خود را در ارادت به وی تباه نگرداند. اولین راه استمداد از خداوند متعال و درخواست یاری و هدایت از او در همه مراحل سلوک لازم است که در هیچ حال خداوند ما را رها نکرده و مادامی که در مسیر الهی قرار داریم و تقوای الهی را نصب‌العین خود قرار دهیم و به وظایف خود عمل کنیم، خداوند نیز ما را هدایت خواهد کرد و از مهالک نجات خواهد داد. همچنان‌که فرمود: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً» (طلاق: ۲) و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَاناً» (انفال: ۲۹). در مسیری که انسان به سوی خداوند طی می‌کند شایسته است از خود او استمداد و یاری طلبد نه از غیر او. حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: «من اهتدى بغير هدى الله ضلّ» کسی که به غیر از هدایت خدا

چنان‌که حضرت موسی به حضرت خضر فرمود: «هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَىٰ أَنْ تَعْلَمَ مِنِّي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْداً» (کهف: ۶۶).

باخرزی پس از بیان شرایطی برای شیخیت، مهم‌ترین شرط مرشد را این می‌داند که سالکان و مریدان خود را در ظاهر و باطن و در گفتار و کردار به پیروی از سنت و سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله دعوت کند (باخرزی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۶۴). وی در جای دیگر به این نکته تصریح می‌کند که بر مرید واجب است از اعمال و رفتاری که در شرع مقدس حرام است، اجتناب کند، حتی اگر شیخ به او دستور دهد. اما شیخ می‌تواند مرید را از انجام اعمالی که در شرع مباح است، منع کند (همان، ص ۸۵).

۴. انتساب به فرقه، بدون ارتباط با امام معصوم علیه السلام موجب گمراهی است، بلکه استاد بدون اعتقاد به معصوم و ولی خاص و حجت خداوند که دارای ولایت تامه الهی است، ره به جایی نمی‌برد. آیت‌الله صافی اصفهانی فرمود: «از عارفی بزرگ نقل می‌کنند که خدمت نود و نه استاد کردم، اگر به امام صادق برخورد نمی‌کردم بی‌ایمان از دنیا می‌رفتم» (صافی اصفهانی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۷۲۸). امیرالمؤمنین علیه السلام به کمیل فرمود: «لا تأخذ إلا عنا تكن منّا» (حرّعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۷، ص ۱۰۳، ح ۸۳)؛ یعنی سراغ کس دیگری نروید و معارف دینی را از ما بگیرید تا در نهایت به ما برسید. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» (اسراء: ۷۱). بنابراین، سعادت‌مندان حقیقی کسانی هستند که امام و پیشوای آنان، حجت خداوند و جانشین رسول خدا باشد؛ چراکه آنها، آیت خدا هستند و فیض و رحمت خداوند به واسطه آنها به

معرفت حق باشد، بلکه ممکن است از راه ریاضت‌های غیرمشروع و تقویت اراده و نه تهذیب نفس حاصل شده باشد. از جمله راه‌هایی که می‌توان استاد حق را تشخیص داد، این است که یک یا چند نفر مورد اطمینان و عادل به فضیلت و کمال او شهادت دهند. کسانی که خود در مسیر عرفان و معرفت حق قرار دارند و از مسائل سیر و سلوک اطلاع دارند و افراد صالح را در این زمینه می‌شناسند. می‌توان از طریق معرفی کردن افراد مورد اعتماد و رجوع به ایشان از وجود استاد کامل اطلاع پیدا کرده و به او رجوع کنیم.

نقش استاد در سیر و سلوک

اکنون این سؤال رخ می‌نماید که استاد چه نقشی در سیر و سلوک انسان دارد و نسبت به سالک چه وظیفه‌ای دارد. در منابع عرفانی، وظایف بسیاری برای استاد بیان شده است. در اینجا به اجمال، به چند نقش اساسی اشاره می‌کنیم:

۱. اولین و اساسی‌ترین نقش، راهنمایی و نشان دادن راه به سالک است. استاد کسی است که سفرهای چهارگانه را رفته و گذرانده است و اکنون برای راهنمایی خلق برگشته و او مانند چراغی است که راه‌های باریک و پر پیچ و خم که در پیش‌روی سالک قرار دارد، را روشن و نمایان می‌کند.

۲. نقش دیگر استاد، شناساندن نفس انسان است. چنان‌که در حدیث وارد شده فردی از رسول خدا ﷺ در مورد معرفت خدا سؤال کرد: «کیف الطريق الی معرفت الحق، فقال صلی اللہ علیہ و آله: معرفة النفس» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۰، ص ۷۲)؛

متوسل شود گمراه می‌شود (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق، ص ۶۰۱، ح ۵۳۱).

همچنین برای تشخیص استاد شایسته «وظیفه او این است که این شرایط را به دقت ملاحظه نماید و در احوال و اعمال استاد به دقت بنگرد. همچنان‌که گفته‌اند: استاد عام شناخته نشود، مگر به مصاحبت او در خلأ و ملأ و معاشرت باطنیه و ملاحظه تمامیت ایمان جوارح و نفس او و زینهار به ظهور خوارق عادات و بیان دقایق نکات و اظهار خفایای آفایه و حبایای انفسیه و تبدل بعضی از حالات خود به متابعت او فریفته نشود؛ چه اشراف بر خواطر و اطلاع بر دقایق و عبور بر ماء و نار و طی زمین و هوا و استحضار از آینده و امثال آن در مرتبه مکاشفه روحیه حاصل می‌شود. از این مرحله تا سرمنزل مقصود راه بی‌نهایت است. بسی راه روان این مرحله را طی کرده‌اند و از آن پس، از راه افتاده به وادی دزدان و ابالسه داخل شده و از این راه بسی کفار را اقتدار بر بسیاری از این امور حاصل... مکاشفات روحیه، اطلاعات غیبیه، اعلام از گذشته و آینده، اعمال خوارق عادات، امور بر خلاف طبیعت و غیر اینها از حالات و امور عجیبه هیچ‌کدام از اینها دلالت بر کمال و قرب و بندگی حقیقی و اخلاص کامل و مقام استادی و مرجعیت در سلوک ندارد» (طباطبایی نجفی، ۱۳۷۰، ص ۱۶۸).

بسیارند افرادی که به محض دیدن عمل خارق‌العاده و یا ادعایی غیرطبیعی از شخصی، شیفته او می‌شوند و گمان می‌کنند که گمشده خود را یافته‌اند. در صورتی که چنین اموری، هیچ‌گاه نمی‌تواند معیاری برای رسیدن به مقامات عرفانی و

خود را به خوبی می‌تواند اجرا کند؛ چون که وظیفه‌ی شیخ، علاوه بر نشان دادن راه بردن و رساندن است. عرفا به سوی حق خوانند و به سوی حق رانند (باخرزی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۶۴؛ کاشانی، ۱۳۷۲، ص ۸۰).

آسیب‌شناسی

با توجه به آنچه گذشت، حساس‌ترین و دقیق‌ترین مرحله‌ی ضروری سیر و سلوک، حضور بی‌قید و شرط در محضر استاد مهذب و پاک است. سالک پس از یافتن استاد، باید به فرامین او گوش سپارد و آنها را به‌طور دقیق عمل کند. گاهی در مورد مرید این‌گونه تعبیر می‌شود که باید مانند مرده‌ای در دست مرده‌شور، خود را مسلوب‌ال‌إرادة در موضع اراده استاد قرار دهد (باخرزی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۹۱). این موضوع، در صورت سوء‌برداشت و اشتباه در یافتن استاد شایسته، می‌تواند بسیار خطرناک و دارای آسیب‌های بسیاری باشد. مسئله‌ی سرسپردگی و اطاعت بی‌چون و چرای سالک از مرشد، به‌تدریج زمینه‌ی بروز برخی مفاسد و آسیب‌ها را در تصوف به وجود آورد. برخی صوفیه چنین پنداشتند که باید به عصمت شیخ معتقد باشند (همان) و کم‌کم در بین سالکان این‌گونه القا کردند که باید از شیخ کورکورانه اطاعت کرد و حتی اگر دستوری مخالف شریعت داد آن را عمل نمود! در صورتی که ساکت بودن در مقابل اعمال به ظاهر مخالف شرع در صورتی است که انسان در تبعیت نبی یا ولی معصوم قرار داشته باشد. یکی دیگر از مسائلی که به این آسیب‌ها دامن می‌زد، این مسئله بود که مرید باید اعتقاد به تفرّد شیخ خود داشته باشد؛ یعنی اینکه هیچ مرشد دیگری را

به این معنا که انسان تا خود را نشناسد، خدا را نمی‌شناسد؛ چراکه انسان اشرف مخلوقات است و می‌تواند مظهر تمام صفات الهی باشد. از این رو، عرفا انسان را به جهان تشبیه کرده‌اند و کل جهان در وجود او خلاصه شده است: «پس معرفت خدا موقوف بر معرفت نفس است و معرفت نفس موقوف بر معرفت شیخ است» (همدانی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۳۷۴). استاد کسی است که این نفس را شناخته و آن را به سرمنزل مقصود رسانده و اکنون باید آن را به سالک بشناساند و او را از عظمتش باخبر سازد تا با معرفت آن به معرفت خدا برسد.

۳. وظیفه‌ی دیگر استاد، شناخت امراض روحی و نفسانی سالک از برای مداوا است؛ چراکه انسان در سیر و سلوک، ممکن است به مرض‌های روحی مانند عجب، ریا، کبر، غرور و غیره دچار گردد. گاهی یأس، و نومیدی بر او سایه افکند و گاه در لغزشگاه‌های شیطان قرار گیرد. گاهی پس از رسیدن به مرحله‌ای، گمان می‌کند که به مقصد رسیده است، در حالی که تا مقصد بسیار راه در پیش دارد و همچنین ممکن است القائاتی از سوی شیطان به او وارد شود و او گمان کند که الهاماتی از جانب پروردگار است. پس شیخ کسی است که او را همواره از این امراض و لغزشگاه‌ها باخبر می‌سازد و نجات می‌دهد. همچنان‌که در بحث ضرورت استاد گذشت، راه هر کس مختلف و مرض او متفاوت و دوی هر کس مخصوص به خود اوست.

به اختصار می‌توان گفت: وظیفه‌ی شیخ این است که همراه و هم‌قدم با سالک، مانند یک همسفر و همراه باشد؛ چراکه با این همراهی است که وظایف و نقش

بندگی را به انسان بیاموزند، با هزاران نیرنگ به سوی خود دعوت می‌کنند. فرقه‌داری و راهبری، که غالباً در این فرقه‌ها موروثی است، بدون هیچ فضیلت و منقبتی به شخصی اختصاص دارد. برخی با سرقت کردن اصطلاحات عرفا، در پی مجذوب کردن دل بندگان خدا هستند تا از این میان به منافع خود برسند. همچنان‌که امام خمینی رحمته‌الله می‌فرماید:

آری آن بیچاره‌ای که خود را مرشد و هادی خلاق داند و در مسند دستگیری و تصوف قرار گرفته، از این دو حالش پست‌تر و غمزه‌اش بیشتر است. اصطلاحات این دو دسته را سرقت برده و سر و صورتی به متاع بازار خود داده و دل بندگان خدا را از حق منصرف و مجذوب خود نموده و آن بیچاره صاف و بی‌آلایش را به علما و سایر مردم بدبین نموده. برای رواج بازار خود، فهمیده یا نفهمیده، پاره‌ای از اصطلاحات جاذب را به خورد عوام بیچاره داده و گمان کرده به لفظ «مجدوبعلی شاه» یا «محبوبعلی شاه» حال جذب و حب دست دهد! بیچاره از تنگی حوصله و کوچکی کله گاهی خودش هم بازی خورده و خود را دارای مقامی دانسته و خود را با این همه عیب مرشد خلاق و هادی نجات امت و دارای سرّ شریعت، بلکه وقاحت را گاهی از حد گذرانده دارای مقام ولایت کلیه دانسته (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ص ۹۱).

عارف الهی، آیت‌الله شیخ حسن صافی اصفهانی می‌گوید:

اگر کسی بخواهد راه معنویت و سلوک را طی کند، باید سراغ آنهایی که ائمه معرفی کرده‌اند، برود. ما باید نسبت به وظیفه خود از همان راهی که خدا و

کامل‌تر از استاد خود نداند. البته این اعتقاد، به دلیل ایجاد الفت و رابطه محبت میان مرید و مراد بود تا احوال و اقوال شیخ، در او تأثیر بیشتری داشته باشد و موجب بروز آسیب در مسیر سلوک نگردد (کاشانی، ۱۳۷۲، ص ۲۱۹)، در جای خود مطلب حقی است، ولی بعضی از عارف‌نمایان از این مسئله سوءاستفاده کرده و با القای کامل بودن خود به سالکان، موجب شدند تا آنان را در خانقاه‌های خود نگاه داشته، تا به مقصود خود دست یابند.

یکی از اصطلاحات که در این زمینه مورد توجه است، عرفان منفی یا عرفان کاذب است. منظور چیزی است که به نام فرقه‌های صوفی و معنوی، در سال‌های اخیر حتی در برخی مجامع علمی به وجود آمده که با هم آمیختگی آرای عارفان محقق و نظرات صوفیه تشکیل شده و با خانقاهی کردن عرفان و دایر کردن مجالس رقص و آواز، به منظور ایجاد آرامش روحی و معنویت، انسان سالک را دچار خطرات زیادی می‌کند. این افراد کسانی هستند که نه از عرفان و تصوف برداشت درست و نه از دین آگاهی کامل دارند. این آسیب‌ها نتیجه دریافت نادرست از ضرورت استاد می‌باشد.

اگر بدون دقت و نظر، فردی که دارای شرایطی مقتدایی نیست، انتخاب گردد و عنان امور معنوی به دست او سپرده شود، آسیب‌های موجود در فرقه‌های صوفی کنونی، که در پیرامون مرشد و پیر و قطب وجود دارد، دامنگیر انسان خواهد شد. آسیب‌هایی مانند سوءاستفاده مالی، جانی، جنسی، آبرویی و... اگر کسی اندک اطلاعی از این فرقه‌ها داشته باشد، می‌داند که آنها به جای اینکه روش

طبیعت ارتباط دارد، اما آنچه امروزه به‌عنوان عرفان تبلیغ می‌شود، هیچ رنگی از خدا و دین ندارد. این فرقه‌ها، عرفان را به‌طور کامل مادی و زمینی معرفی می‌کنند و به دنبال حذف خدا از زندگی انسان هستند. این افراد که خود را استاد عرفان معرفی می‌کنند، از گرایش انسان معاصر به سوی معنویت و احتیاج او به آرامش روحی نهایت استفاده را می‌کنند و با عرفان‌های ساختگی از قبیل مدیتیشن، تله‌پاتی، هیپنوتیزم، یوگا، انرژی درمانی، سکس و ریاضت‌های ساختگی و تمرین‌های روانی و جسمی، درصددند آرامش موقتی و کاذب را به انسان‌ها هدیه کنند تا از این طریق، فرهنگ غیرالهی خود را در دل انسان‌ها نهادینه کنند. شاهد این مطلب، کتاب‌ها و مجلات پرشماری که در سال‌های اخیر به چاپ رسیده و کلاس‌ها و جلسات گوناگونی که در این زمینه تشکیل می‌شود.

مشکل اصلی این دسته افراد، این است که به جای اینکه به دنبال حق باشند و از راه شناخت حق، اهل حق را بشناسند، می‌خواهند با افراد و اشخاص حق را بشناسند. همان‌گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام به حارث فرمود: «تو زیر پای خود را دیدی، ولی پیرامون خود را ندیدی، پس گمراه شدی، تو حق را نشناختی و که اهل آن را بشناسی و باطل را نشناختی تا اهل آن را بشناسی» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، حکمت ۲۶۲). برای جلوگیری از گمراهی این دسته، باید توجه داشت که وظیفه آنها شناخت حق است. باید با بصیرت و آگاهی به دنبال شناختن معنویت حقیقی و آرامش واقعی باشند و بدانند که اینها در سایه کدام عرفان حاصل خواهد شد و با دریافت صحیح عرفان

اولیای خدا مقرر فرموده‌اند، شناخت پیدا کنیم (صافی اصفهانی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۸۲۰). همو که قرآن و سنت را به مصداق حدیث «اَنی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّٰه و عترتی» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۲، ص ۴۷۵)، الگو قرار داده و به درجه راهدانی رسیده و اوست که شایسته مقتدا بودن است که امام صادق علیه السلام درباره او می‌فرماید: «شیعیان ما به دامان ما چنگ می‌زنند و ما به دامان پیغمبر چنگ می‌زنیم و پیغمبر به خدا متمسک است» (همان، ج ۶۵، ص ۳۰).

قرآن کریم می‌فرماید:

نفس خود را به مصاحبت با آنها که صبح و شام پروردگار خویش را یاد می‌کنند و لقاء و شهود وجه او را می‌طلبند، وادار کن و در این امر، شکیب باش و از آنان چشم میپوش که موجب می‌شود به زینت‌های دنیا روی بیاوری و هرگز از کسی که دلش را از یاد خدا غافل کرده‌ایم و تابع هواهای نفس خود است و به سوی تباهی کشیده شده است متابعت نکن (کهف: ۲۸).

مصداق دیگر، عرفان‌هایی است که امروزه از جانب غرب و شرق و گاه افراد داخل کشورهای اسلامی با اهداف استعماری وارد کشورهای مسلمان شده و گریبان‌گیر افشار مختلف جامعه می‌شود. عرفان‌هایی که خاستگاه آن، کشورهای غربی و یا شرقی است که با تبلیغات و سرمایه‌گذاری کشورهای استعماری، با اهداف استعماری به مسلمانان معرفی می‌شود. عرفان‌های به‌ظاهر ریاضتی، که ساخته و پرداخته دست انسان بوده و هیچ پشتوانه ماوراءطبیعی و الهی ندارد. اصولاً عرفان به گونه‌ای با دین، خدا و ماورای

واقعی شیعی، که از سوی قرآن و عترت و با تفسیر عارفان محقق عرضه شده است، به دنبال اهل آن بروند. همواره خدا را از یاد نبرده و او را راهنمای حقیقی بدانند که خداوند فرمود: ﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (بقره: ۲۱۳).

نتیجه‌گیری

استاد در عرفان کسی است که با طی کردن مقامات عرفانی به مقام ولایت و تصرف و به درجه تکمیل ناقصان رسیده است. مسیر انسان به سوی خداوند یک راه معنوی است و هر کسی از دقائق آن اطلاع ندارد. بنابراین، وجود استاد سلوک در راه تهذیب نفس لازم است. استاد، با هدایت‌های علمی و عملی، تلاش می‌کند تا سالک را در این راه دستگیری و همراهی نماید. با وجود چنین ضرورتی، صرف وجود استاد همه چیز نیست، بلکه می‌توان با تحصیل علم و عمل به شریعت، در مسیر معرفت الهی قرار گرفت. با کسب قوه تحصیل حق از باطل از طریق تقوا، به دنبال استاد شایسته برای کسب مقامات بالاتر بود و از سرسپردگی به نااهل مواظبت کرد. انسان نمی‌تواند بدون ابزار تشخیص حق از باطل، از ابتدا با سرسپردگی کار خود را شروع کند. پس از یافتن استاد شایسته، با اعتماد و در پرتو دستورات روشنی‌بخش او طی کردن راه کمال و رسیدن به سرمنزل مقصود امکان‌پذیر خواهد بود.

منابع

نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ترجمه محمد دشتی، قم، الهادی.
ابن عربی، محیی‌الدین، بی‌تا، الفتوحات المکیه، بیروت، دار صادر.
باخرزی، یحیی، ۱۱۳۸۳، اوراد الاحباب و فصوص الآداب،

تحقیق ایرج افشار، تهران، دانشگاه تهران.
تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۴۱۰ق، غرر الحکم و درر الکلم، تصحیح سید مهدی رجایی، قم، دارالکتب الاسلامی.
حرّ عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل‌البیت.
رازی، نجم‌الدین، ۱۳۷۳، مرصاد العباد، تصحیح محمد امین ریاحی، چ پنجم، تهران، علمی و فرهنگی.
سعیدی، گل‌بابا، ۱۳۸۳، فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی، تهران، شفیع.
شیروانی، علی، ۱۳۷۶، برنامه سلوک در نامه‌های سالکان، چ دوم، قم، دارالفکر.
صافی اصفهانی، حسن، ۱۳۸۶، شوق وصال، ترجمه حامد ناجی اصفهانی، چ دوم، قم، مؤسسه فرهنگی صاحب‌الامر.
طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۳۸۴، میزان فی تفسیر القرآن، چ هفتم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
طباطبائی نجفی، سید مهدی، ۱۳۷۰، رساله سیر و سلوک، منسوب به بحر العلوم، شرح سید محمد حسین حسینی تهرانی، چ دوم، تهران، حکمت.
طبرسی، احمد بن علی، ۱۴۱۶ق، الاحتجاج، تحقیق ابراهیم بهادری و محمد هادی به، چ دوم، تهران، اسوه.
فیضری، محمد داود، ۱۳۸۶، شرح فصوص الحکم، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، چ سوم، تهران، علمی و فرهنگی.
کاشانی، عبدالرزاق، ۱۹۹۶م، لطائف الاعلام فی اشارات اهل الالهاسام، تحقیق سعید عبدالفتاح، قاهره، دارالکتب المصریه.
کاشانی، عزالدین محمد بن علی، ۱۳۷۲، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح جلال‌الدین همایی، چ چهارم، تهران، هما.
کلینی، محمد بن یعقوب (بی‌تا)، اصول کفای، ترجمه سید جواد مصطفوی، بی‌جا، کتابفروشی علمیه اسلامیه.
مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ق، بحار الانوار، چ دوم، بیروت، مؤسسه الوفاء.
محمدی ری‌شهری، محمد، ۱۳۶۲، میزان الحکمه، قم، مکتبه الاعلام الاسلامی.
معین، محمد، ۱۳۶۲، فرهنگ فارسی، چ پنجم، تهران، امیرکبیر.
موسوی خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۷۶، چهل حدیث، چ سیزدهم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
—، ۱۳۷۳، مصباح الهدایه الی الخلافه و الولاية، چ دوم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
همدانی، مولی‌عبدالصمد، ۱۳۷۰، بحر المعارف، ترجمه حسین استادولئی، تهران، حکمت.
یثربی، سید یحیی، ۱۳۷۲، عرفان نظری (تحقیقی در سیر تکامل و اصول و مسائل تصوف)، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.